

بازخوانی انقلاب اسلامی ایران با تأکید بر راز ماندگاری و پویایی انقلاب

* بهجت یزدخواستی

** محسن اخوان مهدوی

چکیده

در مقاله حاضر، ابتدا ماهیت متفاوت انقلاب اسلامی ایران با نگاهی بر نظریه مارکسیستی پیرامون انقلاب به عنوان مهم ترین نظریه انقلابی غیرتوحیدی، بررسی می شود و در ادامه، تبیین پویایی انقلاب در افق فکری و فرهنگی آن پیگیری می شود. نتیجه نهایی مقاله این است که یکی از مبانی فکری انقلاب اسلامی، نظرداشتن به حاکمیت حضرت مهدی علیه السلام است و این مبنای فکری همراه با ماهیت توحیدی انقلاب که آن را از سایر جریان های انقلابی غیرتوحیدی جدا می سازد، به راز ماندگاری انقلاب بدل شده است.

واژگان کلیدی

انقلاب اسلامی ایران، غدیر، طبقات اجتماعی، از خودبیگانگی، آگاهی طبقاتی، حاکمیت حضرت مهدی علیه السلام.

مقدمه

انقلاب اسلامی ایران در ۲۲ بهمن ماه سال ۱۳۵۷ در حالی به پیروزی رسید که حیرت و بهت تحلیلگران و پژوهشگران اجتماعی و نظریه‌پردازان انقلاب را به همراه داشت؛ چراکه انقلاب در کشوری اتفاق می‌افتاد که مبتنی بر حاکمیت مقتدر نظامی پادشاهی و از حمایت خارجی لازم از سوی بلوک غرب برخوردار بود. اکنون که بیش از سه دهه از انقلاب شکوهمند اسلامی ایران می‌گذرد، این نهضت، هرروز پویاتر از روز قبل به سیر تاریخی - الهی خود ادامه می‌دهد. لذا مسئله مطرح در این پژوهش، این است که به‌راستی راز ماندگاری و پویایی نهضت و انقلاب اسلامی ایران در صحنه نظام هستی، علی‌رغم تمامی توطئه‌های غرب برای مقابله و براندازی آن در چه نهفته است؟

پژوهش حاضر، بر این فرض استوار است که رمز پویایی و صلابت انقلاب اسلامی ایران از طرفی در ماهیت توحیدی - اسلامیش که از این جهت با تمام انقلاب‌های غیرتوحیدی سراسر گیتی تفاوت اساسی دارد و از دیگرسو، در افق فکری حاکم بر این انقلاب و جایگاه تاریخی که ریشه در غدیر و اسلام دارد، نهفته است.

تئوری‌هایی که در تاریخ اندیشه سیاسی قدیم و جدید در غرب، درباره انقلاب عرضه شده‌اند برحسب اینکه بیشتر به‌علل ایجادکننده این پدیده سیاسی پرداخته باشند یا به‌فرایند و روند، یا به پیامدهای آن، به سه دسته تقسیم می‌شوند. این، درحالی است که:

درباره انقلاب‌ها هیچ‌گونه نظریه جهان‌روایی وجود ندارد. کمترین دلیل این امر آن است که هیچ نظریه علمی نمی‌تواند جهان‌روا باشد. از این گذشته، هیچ‌گونه نظریه عمومی حتی درباره انقلاب‌های اروپا هم در دست نیست. البته عناصر اصلی چنین نظریه‌ای را می‌توان از نظریه مارکس دریاب تحول اجتماعی اروپا تشخیص داد. به عقیده مارکس، چون جوامع اروپایی اساساً طی فرایند گسسته و طولانی مبارزات طبقاتی تکامل یافته‌اند، می‌توان گفت که انقلاب‌ها پیامد همین مبارزات طبقاتی هستند و در زمانی رخ می‌دهند که مجموعه عوامل زیربنایی و روبنایی (مارکسیستی) لازم برای تحقق آنها مهیا باشد. (کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۴۴)

لذا از آنجاکه سنت انقلابی مارکس احتمالاً از همه مکاتب اندیشه انقلابی مهم‌تر

است (کوهن، ۱۳۸۵: ۸۳) و معمولاً برای تحلیل عمیق عوامل و شرایط روند انقلابی از جامعه‌شناسی مارکسیستی شروع می‌کنند، (روشه، ۱۳۸۵: ۲۲۵) در تبیین ماهیت متفاوت انقلاب اسلامی ایران با سایر انقلاب‌ها، نظریهٔ مارکسیستی پیرامون انقلاب را به‌عنوان مهم‌ترین نظریهٔ انقلابی غیرتوحیدی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

انقلاب در ابتدا یک تحول روحی است، سپس این تحول روحی عمومیت پیدا می‌کند و بر عوامل و عناصر دیگر تأثیر می‌گذارد. نفی وضع موجود و خواستن وضع موعود و اساساً پیدایش تصور وضع موعود در افق دید مردمان، مسئله‌ای اساسی است. (زارع، ۱۳۷۹: ۲۱۷)

با توجه به مطالب مذکور، در تبیین وجه فکری و فرهنگی جایگاه تاریخی انقلاب، به‌این مطلب می‌پردازیم که انقلاب اسلامی با نگاه تاریخی شیعه به‌غدیر پدید آمد و به‌حاکمیت حضرت مهدی علیه السلام ختم خواهد شد.

بررسی مفاهیم اصلی نظریهٔ مارکسیستی پیرامون انقلاب و انقلاب اسلامی ایران
در تبیین ماهیت متفاوت انقلاب اسلامی ایران در مقایسه با انقلاب‌های غیرتوحیدی، به‌بررسی سه‌مفهوم اصلی و کلیدی در نظریهٔ مارکسیستی پیرامون انقلاب، یعنی طبقات اجتماعی، ازخودبیگانگی و آگاهی طبقاتی و تطبیق این مفاهیم با رویکرد انقلاب اسلامی ایران می‌پردازیم.

یک. طبقات اجتماعی

نکتهٔ مهم در شیوهٔ تجزیه و تحلیل مارکس، تفکیک جامعه به‌طبقه‌هاست. احتمالاً اصطلاح «طبقه»، نخستین‌بار در نوشتهٔ مارکس، موسوم به «سه‌می در نقد فلسفهٔ حقوق هگل» که در سال ۱۸۴۳ نوشته شده به‌کار رفته است. (گورویچ، ۱۳۵۲: ۲۶) دراصطلاح مارکس، طبقهٔ اجتماعی به‌تجمع افرادی گفته می‌شود که در سازمان تولید، وظیفهٔ یکسانی را انجام می‌دهند. مارکس، مانیفست کمونیست را چنین شروع می‌کند:

تاریخ همهٔ جوامع شناخته‌شده، همانا تاریخ نبرد طبقاتی است. آزادمرد و برده، پاتریسین و پلبین، ارباب و رعیت، استادکار و شاگرد و در یک‌کلمه، ستمگر و

ستمیدیده رودرروی هم در تضادی دائمی ایستاده و آشکار یا پنهان در نبردی بی‌امان بوده‌اند که هر بار با واژگونی انقلابی همهٔ جامعه یا با ویرانی مشترک طبقات درگیر، نبرد خاتمه یافته است. (ادیبی و انصاری، ۱۳۸۳: ۱۳۰)

طبقات در تحلیل مارکس، بازتاب مالکیت سرمایه‌اند؛ آنان که در جامعه صاحب سرمایه‌اند طبقهٔ حاکم و مسلط و آن دسته که هیچ سرمایه‌ای از خود ندارند، طبقهٔ تحت سلطه و استثمارشده را تشکیل می‌دهند. (کوهن، ۱۳۸۵: ۸۵)

طبقهٔ اجتماعی در نظر مارکس به‌استناد «بیانیهٔ کمونیستی»، فقط هنگامی به‌نحوی قطعی ساخته می‌شود که علاوه‌بر داشتن نقش واحد و مشترک در تولید و دارا بودن منافع اقتصادی مشترک، از همبستگی طبقاتی نیز برخوردار باشد و همبستگی طبقاتی به‌نوبهٔ خود، مستلزم داشتن آگاهی طبقاتی است که آن نیز بر بنیاد مرام طبقاتی پیدا می‌شود. (گورویچ، ۱۳۵۲: ۲۱)

«آلمان» در تفسیر طبقهٔ اجتماعی مارکس، تأکید می‌کند که طبقات اجتماعی «روابط اجتماعی مادی هستند»؛ یعنی روابط میان انسان‌ها، وجود مستقل مادی پیدا می‌کند. او همچنین پیدایش طبقات را با پیدایش کالاها در سرمایه‌داری ربط می‌دهد و می‌گوید: «طبقه و کالا، برادران زیر لوای یک پوشش هستند». (ریتزر، ۱۳۷۴: ۶۳)

با تولد طبقهٔ کارگر یا پرولتاریا، نزاع با بورژوازی آغاز می‌شود. در ابتدا، نبرد به‌وسیلهٔ کارگران به‌صورت انفرادی، سپس به‌وسیلهٔ گروهی از کارگران یک کارخانه صورت می‌گیرد. بعد از آن، به‌محدودهٔ یک‌صنف در یک‌نقطه علیه بورژوازی که آنها را مستقیماً استثمار می‌کند، کشانده می‌شود. کارگران، حملات خود را علیه شرایط سرمایه‌داری تولید متوجه نمی‌کنند بلکه علیه خود وسایل تولید متوجه می‌سازند. در این مرحله، کارگران هنوز تودهٔ بدون انسجامی را تشکیل می‌دهند که در سراسر کشور، در نتیجهٔ رقابت‌های متقابلی که میانشان وجود دارد پراکنده‌اند. ولی با توسعهٔ صنعت، پرولتاریا نه‌تنها از لحاظ تعداد، افزایش می‌یابد، بلکه به‌شکل توده‌های عظیم‌تری متمرکز می‌شود. (ادیبی و انصاری، ۱۳۸۳: ۱۳۶)

به‌واسطهٔ دور اقتصادی باطلی که زندگی کارگران را تحت تأثیر خود دارد، شرایط برای کارگران با سرعت بیشتری به‌وخامت می‌گراید. براین‌اساس، آنان اتحادیه‌ها و انجمن‌های صنفی تشکیل می‌دهند و مبارزه با بورژوازی را آغاز می‌کنند. در این مبارزه، کارگران معمولاً

با شکست روبه‌رو می‌شوند ولی به تدریج، طعم پیروزی را برای دوره‌های کوتاهی می‌چشند و این نیز تنها، اشتهای آنان را برای پیروزی بیشتر تحریک می‌کند. بورژوازی، دیر یا زود مجبور می‌شود امتیازاتی از قبیل ساعات کار کمتر یا شناسایی احزاب کارگران را برای این طبقه کارگر که اکنون از خصلت مبارزاتی بیشتری بهره‌مند است قائل شود. بورژوازی با اعطای هرامتیازی، صرفاً کنترل خود را به‌اوضاع اجتماعی ضعیف‌تر می‌سازد. بنابراین، وقتی طبقه حاکم احساس کند که به‌شکل غیرقابل‌قبولی در حال ناتوان‌شدن است، سرکوب بیشتری صورت خواهد گرفت. (کوهن، ۱۳۸۵: ۹۴ و ۹۵)

با فرارسیدن مرحله بحرانی، از جمیع طبقاتی که امروز رودرروی بورژوازی ایستاده‌اند، تنها پرولتاریاست که یک طبقه واقعاً انقلابی است. (Marx and Engels, 1968: 44) مارکس استدلال می‌کند که ویژگی متمایز پرولتاریا به‌عنوان طبقه‌ای انقلابی این است که منافع خاص این طبقه با منافع جامعه، همچون کل، منطبق است. (کرایب، ۱۳۸۶: ۳۷۰)

آری، طبیعت انقلاب طبقه کارگر چنان است که با همه انقلاب‌های گذشته، تفاوت خواهد داشت. همه انقلاب‌های گذشته را اقلیت‌هایی به‌نفع اقلیت‌ها انجام داده‌اند، ولی انقلاب طبقه کارگر را اکثریت عظیم، به‌نفع همگان انجام خواهد داد. پس انقلاب طبقه کارگر، پایان طبقات خواهد بود و با این انقلاب، خصلت متخاصم جامعه سرمایه‌داری، از بین خواهد رفت. (آرون، ۱۳۸۶: ۱۶۹)

در انقلاب اسلامی ایران، برخلاف نظر مارکس، نه تنها یک طبقه (پرولتاریا) بلکه، به‌جز عده معدودی که وابستگی بسیار نزدیک به رژیم شاه داشته و منافع و بقای آنها بستگی به دوام رژیم شاه داشت، دیگر اقشار و طبقات جامعه از کشاورز، کارگر، اصناف، کارکنان دولت و دانشجویان و دانش‌آموزان شهری و روستایی، در همه نقاط کشور، باهم قیام کرده و بدون آنکه نیازی به ائتلاف یا تفاهم برسر خواسته‌های متفاوت گروه‌ها پیدا شود، همه هم‌صدا با شعارهای واحد، پرچم مبارزه علیه رژیم را برداشتند. (محمدی، ۱۳۷۴: ۱۳۷) امام خمینی علیه‌السلام در بازگشت به ایران، پس از ۱۵ سال تبعید، در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ در جمع میلیون‌ها تن از مردم، از طبقات مختلف مردم که شرایط انقلاب را فراهم کردند، تشکر کرده و می‌فرمایند:

من از طبقه روحانیون که در این قضایای گذشته جانفشانی کردند، تحمل زحمت کردند؛ از طبقه دانشجویان که در این مسائل، مصایب دیدند؛ از طبقه بازرگانان و کسبه که در زحمت واقع شدند؛ از جوانان بازار و دانشگاه و مدارس علمی که در این مسائل خون دادند؛ از اساتید دانشگاه؛ از دادگستری، قضات دادگستری، وکلای دادگستری؛ از همه طبقات، از کارمندان، از کارگران، از دهقانان، از همه طبقات ملت تشکر می‌کنم. (امام‌خمینی، ۱۳۷۹: ۸/۶)

با توجه به این، ملاحظه می‌شود که برخلاف انقلاب فرانسه که مردم در سقوط رژیم نقشی نداشتند و تلفاتی هم ندادند و رژیم در اثر ضعف‌های اقتصادی خود به‌زانو درآمده بود (مارکس از این انقلاب الهام گرفته بود) و برخلاف انقلاب روسیه که فقط بخش کوچکی از مردم، که کارگران باشند و آن هم از شهر «پتروگراد» قیام کرده و با تلفاتی بسیار ناچیز به‌عمر رژیم فرسوده خاتمه دادند (نظریه مارکس در این انقلاب پیاده شد)، در انقلاب اسلامی ایران، همه مردم کشور به‌استثنای وابستگان نزدیک رژیم، یکپارچه قیام کرده و رژیم پهلوی را در اوج اقتدار، به‌زانو درآورده و ساقط کردند.

دو. از خودبیگانگی

به نظر مارکس، تاریخ نوع بشر جنبه‌ای دوگانه دارد؛ یعنی از یک‌سوی، تاریخ نظارت آفریننده انسان بر طبیعت است و از سوی دیگر، تاریخ از خودبیگانگی هرچه بیشتر انسان است. از خودبیگانگی به‌وضعی اطلاق می‌شود که در آن، انسان‌ها تحت چیرگی نیروهای خودآفریده‌شان قرار می‌گیرند و این نیروها به‌عنوان قدرت‌های بیگانه، در برابرشان می‌ایستند. به‌عقیده مارکس، همه نهادهای عمده جامعه سرمایه‌داری، از دین و دولت گرفته تا اقتصاد سیاسی، دچار از خودبیگانگی هستند. وانگهی، این جنبه‌های گوناگون از خودبیگانگی، وابسته به یکدیگرند.

اما در این میان، از خودبیگانگی در محل کار، از همه بیشتر اهمیت دارد؛ زیرا به‌عقیده مارکس، انسان سوای از هر چیز دیگری، یک انسان سازنده است. از خودبیگانگی در قلمرو کار، چهار جنبه دارد: انسان از محصولی که تولید می‌کند، از فراگرد تولید، از خودش و سرانجام از اجتماع همگانش، بیگانه می‌شود. (کوزر، ۱۳۸۵: ۸۴)

مارکس در آثار اولیه‌اش، تخریب طبیعت انسان را ناشی از مفهوم ازخودبیگانگی می‌داند. هرچند فرد، ازخودبیگانگی را در نظام سرمایه‌داری احساس می‌کند، اما این، ساختار نظام سرمایه‌داری است که علت این امر می‌باشد. (ریتزر، ۱۳۷۴: ۵۴) انسان‌ها در فرایند تولید اجتماعی زیست خود، ضرورتاً درون روابطی وارد می‌شوند که اجتناب‌ناپذیر و مستقل از اراده آنهاست. این روابط تولیدی، متناسب با مرحله خاصی از فرایند توسعه نیروهای تولید مادی است. (Marx, 1971: 20 & 21)

سرمایه‌داری، اساساً یک ساختار است که میان فرد و فراگرد تولیدی و بین فرآورده‌های این فراگرد و انسان‌های دیگر، موانعی را پدید می‌آورد؛ در نهایت امر، حتی خود فرد را نیز دچار دوگانگی می‌کند. معنای بنیادی مفهوم ازخودبیگانگی، ازهم‌گسیختگی بستگی‌های متقابل طبیعی میان مردم و نیز بین مردم و آنچه که تولید می‌کنند، است.

ازخودبیگانگی، برای این رخ می‌دهد که سرمایه‌داری، نظام طبقاتی دوگانه‌ای را به‌ارمغان آورده که در آن، شماری از سرمایه‌داران مالکیت فراگرد تولید، فرآورده‌های تولیدی و زمان کار کسانی را که برای آنها کار می‌کنند، به‌دست دارند. در جامعه سرمایه‌داری، انسان‌ها به‌جای آنکه به‌گونه طبیعی برای خودشان تولید کنند، به‌صورت غیرطبیعی برای گروه کوچکی از سرمایه‌داران، تولید می‌کنند. (ریتزر، ۱۳۸۵: ۳۰)

با توجه به این مطالب، ازخودبیگانگی در تئوری مارکس فرآیندی است که به‌واسطه آن، اعضای طبقه کارگر، خود را چیزی بیش از کالایی در مجموعه کلی اشیاء نمی‌بینند و همراه با پیشرفت هرچه بیشتر جامعه سرمایه‌داری از لحاظ فناوری، فقر نسبی طبقه کارگر تداوم می‌یابد. (Israel, 1971: 72) به‌عبارت دیگر، محصولی که با کار تولید می‌شود، بسان یک هستی بیگانه و قدرتی مستقل از تولیدکننده در برابر او می‌ایستد. هرچه کارگر، خود را بیشتر وقف کارش می‌کند، چیزهایی که بر ضدخودش می‌آفریند، نیرومندتر می‌شود و او در زندگی درونیش فقیرتر می‌شود و کمتر به خودش تعلق می‌یابد. (کوزر، ۱۳۸۵: ۸۵) درنهایت، طبقه پرولتاریا ابتدا توسط نظام سرمایه‌داری، ازخودبیگانه می‌شود و سپس به‌آگاهی طبقاتی می‌رسد و دست به انقلاب علیه نظام سرمایه‌داری می‌زند. ازخودبیگانگی و آگاهی طبقاتی، دوگام مهم برای رسیدن به انقلاب هستند. (ملکوتیان، ۱۳۷۲: ۵۲)

در انقلاب اسلامی ایران برخلاف نظریهٔ مارکس که از خودبیبگانگی، گامی اساسی در مسیر رسیدن به انقلاب است، باعث تثبیت حکومت استبدادی شاه شده بود. برای تبیین این امر باید به اصول اعتقادی و عکس‌العمل دولت (شاه) در مقابل انقلابیان توجه شود. جهان‌بینی و اصول اعتقادی شاه، آمیزه‌ای از فرهنگ و تمدن غرب و شرق و ایران باستان بود؛ وضع مطلوب و مدینهٔ فاضلهٔ او به‌نوعی آمیزه‌ای از آرمان‌های لیبرالی و سوسیالیستی را دربرداشت که بخشی را در انقلاب سفید، نشان داد. شاه به‌دلایل و انگیزه‌های حمایتی (آمریکا، انگلیس و ...) و مالی (نفت)، با افزودن فشار پلیس و تبلیغات در وسایل ارتباط جمعی، به‌منظور به‌پشت صحنه راندن روحانیان و بیگانه جلوه‌دادن انقلابیان به‌خصوص رهبر انقلاب و همچنین با فروش منابع ملی، خواستار حفظ قدرت و کسب مقبولیت و مشروعیت بود.

درمقابل، شعار بازگشت به‌خویشتن و خودباوری بود که زمینه‌های انقلاب اسلامی را در ایران فراهم کرد. در این‌زمینه، فراز و نشیب‌هایی که در طول دو قرن قبل از انقلاب اسلامی ایران به‌وجود آمده بود، بازتابی را در قرن جدید برجای گذاشت. حوادثی در جهان اسلام و منطقهٔ خاورمیانه در اثر هجوم فرهنگی، سیاسی و نظامی اروپایی‌ها رخ داد که بازتاب آن اولاً تأثیر عمیق بر ایرانی‌ها گذاشت و یک‌گام برای نفوذ استعمارگران غربی باز شد؛ ثانیاً زمینهٔ اصطکاک مجدد دو تمدن رقیب (شرق و غرب) را پویا ساخت، به‌طوری که تمدن شرق (ایران) در حال دفاع از خود و ارج‌نهادن به فرهنگ و تمدن اسلامی و تمدن غرب در حال احیا و بیداری سیاسی و حمله به‌دیگران با تحمیل فرهنگ لائیک بود. در نتیجه، با توجه به جهان‌بینی و اقدامات خاص شاه، رنگ‌باختگی مفاهیم فرهنگ اسلامی و پررنگ‌شدن و برتری فرهنگ و تمدن غربی را شاهدیم. در این شرایط، روحانیان و علمای مذهبی بودند که علل عقب‌افتادگی جامعهٔ خود را نه به‌سبب پیروی از ارزش‌های فرهنگی اسلامی، بلکه در رهاکردن آنها می‌دانستند.

در این‌میان، امام خمینی علیه‌السلام رهبر کبیر انقلاب، برجسته‌ترین شخصیتی بود که با روشن‌اندیشی و بیدارگری و بینش خاص خود، مکرراً متذکر این نکته می‌شد که شرق، مکتبش را گم کرده است و غرب را قبلهٔ آمل خود قرار داده و خود را باخته‌اند. امام خمینی علیه‌السلام

در ۱۳۵۸/۱۰/۲۰ در جمع نمایندگان سازمان‌های آزادی‌بخش جهان می‌فرمایند:

باید عرض کنم که تا ملت شرق، خودش نفهمد این معنا را که خودش هم یک موجودی است، خودش هم یک ملتی است، شرق هم یک جایی است، نمی‌تواند استقلال خودش را به‌دست بیاورد. اینها در طول زمان‌های بسیار طولانی با تبلیغات بسیار زیاد حتی به‌دست خود قشرهای ملت‌ها، خود حکومت‌طوری کردند که ملت شرق خودش را به‌کلی در مقابل غرب و در مقابل ابرقدرت‌ها باخته است و گم کرده خودش را، مکتبش را گم کرده. مکتب بزرگ اسلام رأس همه مکاتب است. (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۱۰۸/۱۲)

در اندیشه امام، خودباختگی، سرمنشأ همه گرفتاری‌ها و بدبختی‌هاست و امام، چاره اساسی آن‌را در اندیشه بازگشت به‌خویشتن و فرهنگ اصیل اسلام می‌داند. امام، درحقیقت، جستجوگر استقلالی است که در پرتو فرهنگ غنی اسلام، با خروج از غرب‌زدگی و رسیدن به‌مرز خودباوری به‌دست می‌آید. (حاضری و علیخانی، ۱۳۷۷: مقدمه/ج) در این‌زمینه، امام خمینی رحمته‌الله در ۱۳۶۰/۷/۲۴ در دیدار با وزیر و مدیران کل اجرایی ادارات آموزش و پرورش می‌فرمایند:

ما باید این را بفهمیم که همه‌چیز هستیم و از هیچ‌کس، کم نداریم. ما که خودمان را گم کرده بودیم باید این خود گم‌کرده را پیدا کنیم و این فکر که بر ما تحمیل شده بود که «اگر دست خارج کوتاه شود می‌میریم» را با تمام قدرت از بین ببریم. و دیدید که ملتی با دست خالی در مقابل ابرقدرت‌ها و قدرت‌ها ایستاد و این حرکت، موجی برداشت که به‌امید خدا به‌این زودی‌ها نمی‌ایستد. (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۳۱۰/۱۵)

بنابراین، نفی خودباختگی و رسیدن به‌مرز خودباوری از طریق زنده‌کردن مکتب اسلامی (ماهیت معنوی و مذهبی) با تلاش‌های علمای دین و خصوصاً رهنمودهای حضرت امام خمینی رحمته‌الله، نقطه عطفی درجهت پیروزی انقلاب اسلامی ایران بود؛ درحالی‌که در مکتب مارکسیسم، رهایی از خودبیگانگی از طریق ایجاد آگاهی طبقاتی کارگران (ماهیت مادی و اقتصادی) محقق می‌شود.

سه. آگاهی طبقاتی

در مدل مارکس، تا زمانی که طبقات در برخوردهای سیاسی به‌عنوان گروه‌هایی متشکل شرکت نکنند، طبقه‌ای را تشکیل نمی‌دهند؛ گروه‌های متشکل نیز تا زمانی که خود افراد از موقعیت مشترک خویش آگاه نگردند، ایجاد نخواهد شد. (کوهن، ۱۳۸۵: ۹۴)

ایده آگاهی طبقاتی و آگاهی نادرست، از آثار مارکس قابل استخراج است. در نظام سرمایه‌داری، هم سرمایه‌دار و هم کارگران، ارزیابی‌های نادرستی از نحوه کار نظام و نقش و منافعی دارند. (این را آگاهی نادرست می‌نامد) در جریان تکامل به‌سمت کمونیسم، این احتمال وجود دارد که پرولتاریا یک دید نسبتاً دقیق از نحوه عملکرد سرمایه‌داری و تأثیر آن داشته باشد (آگاهی‌های طبقاتی)، ولی بورژواها هیچ‌گاه نمی‌توانند آگاهی‌های نادرست خود را به آگاهی طبقاتی واقعی تبدیل کنند و این امر، تنها برای پرولتاریا امکان‌پذیر است. این امتیاز طبقه کارگر، به‌عنوان یک طبقه فاقد مالکیت است و این، آینده تمامی جوامع می‌باشد.

در نقطه اوج سرمایه‌داری، پرولتاریا هنوز یک «طبقه در خود» است نه یک «طبقه برای خود» و این برای پرولتاریا مناسب نیست که یک طبقه در خود باشد و باید تبدیل به یک طبقه برای خود شود. اگر پرولتاریا می‌خواهد نقش تاریخی خود را در براندازی سرمایه‌داری ایفا کند، نه تنها باید در مقابل سرمایه‌دار قرار گیرد بلکه باید طبقه‌ای برای خود شود و نزاع طبقاتی باید از سطح ضرورت اقتصادی به سطح آگاهی‌های طبقاتی برسد. (ریترز، ۱۳۷۴: ۶۵)

مارکس در تحلیل انقلابات، به‌ویژه انقلاب ۱۸۴۸ در فرانسه، بر این نکته تأکید داشت که گروه‌ها و ائتلافات انقلابی، از میزان بالایی از ارتباط داخلی و آگاهی نسبت به منافع مشترک خود برخوردار بودند. این آگاهی و سازماندهی، طبقاتی چون پرولتاریای پاریس، خرده‌بورژوازی و بخشی از بورژوازی را انقلابی کرد. طبقاتی چون دهقانان که فاقد سازمان و آگاهی طبقاتی و ایدئولوژی بودند، در روند انقلاب نقشی نداشتند. طبعاً تأکید مارکس بر ساخت منافع اجتماعی و آگاهی از آن در روند منازعه سیاسی، مبتنی بر تقسیم جمعیت به طبقات و ربط نیروهای عمده سیاسی با آنها بود. مارکس تأکید می‌کرد که نیروها و طبقات درگیر در منازعه انقلابی، اهداف و منافع خود را درمی‌یابند و اعتراضات و عمل سیاسی خود را در جهت آنها انجام می‌دهند. به‌ویژه، وجود شبکه ارتباطی درون هر طبقه یا نیروی سیاسی و نیز در میان

نیروهای مؤتلف انقلابی، زمینه اصلی اقدام به بسیج انقلابی را فراهم می‌آورد. بنابراین، بسیج انقلابی، حاصل عملکرد منافع و گروه‌های متضاد و سازمان‌دهی و همبستگی بر حول آنهاست. به عبارت دیگر، طبقات، به‌عنوان عوامل انقلاب، باید به‌سطح نسبتاً بالایی از همبستگی درونی، سازمان‌دهی و آگاهی از منافع خود و تضاد منافعشان با منافع طبقات دیگر برسند و آمادگی لازم را برای دست‌زدن به اقدام سیاسی پیدا کنند. (کوهن، ۱۳۸۵: ۱۲)

در انقلاب اسلامی ایران برای پیدایش انقلاب توحیدی در هر شخص، دو تحول ضرورت دارد: ۱. تحول کیفی اندیشه و بینش یا جهان‌بینی؛ ۲. تحول کیفی اوضاع نفسانی یا داراشدن ایمان و تقوا و تسلیم و توکل. تا زمانی که مردم، امور جاری و اوضاع حاکم و عقاید و آرا و فرهنگ متداول را غریب و ناهنجار نمی‌دیدند و همه‌چیز را بدیهی می‌انگاشتند، اوضاع عادی بود و تحول در اوضاع نفسانی امکان‌پذیر نبود. تا مردم به‌مظالم و جنایات و مفاصده‌ی که وجود داشت نشوریدند، انقلاب پا نگرفت (آگاهی در خود). برای شورش بر حاکمیت موجود، باید احساسات برانگیخته می‌شد و مردم به‌غیرت و هیجان درمی‌آمدند.

لحظه انقلاب در حیات هر شخص، آن بود که اندیشه به‌شک و تردید آمیخت و ایمان به‌حیاتی طیبه بسته شد و احساسات، علیه حکام و اوضاع جاری برآشفته و غیرت برای اسلام و ستم‌دیدگان، حق، عدالت و مستضعفان برانگیخت و مردم تحریک شدند و با آگاهی و ایمان و تقوا و دلی پرشور و پراحساس به‌حرکت آمدند (آگاهی برای خود). (فارسی، ۱۳۷۴: ۱۳۵ و ۱۳۶)

در انقلاب اسلامی ایران، انقلابیان اسلامی، یک‌مذهب پویا و متحرک را به‌خدمت گرفته و با سلاح ایدئولوژیکی برای جنگ در صحنه سیاست، در خدمت توده‌ها قرار گرفت. در این‌میان، امام‌خمینی به‌عنوان ایدئولوگ انقلاب، با طرح حکومت اسلامی و اصل ولایت فقیه، تحولی اساسی در نگرش به‌اسلام به‌عنوان یک ایدئولوژی پویا و قابل پیاده‌شدن در عصر حاضر به‌وجود آوردند. در ارائه ایدئولوژی انقلاب، ابتدا می‌بایست حاکمیت موجود را نفی و طرد کرد و متعاقباً جامعه کمال مطلوب را نه‌تنها ترسیم، بلکه شیوه عملی رسیدن به آن را هم نشان داد و این، کاری بود که ابتدا رهبری انقلاب انجام داد.

در شرایطی که سال‌های متمادی تبلیغ شده بود که سلطان، سایه خدا و اطاعت از سلطان، اطاعت از خداست و سلطنت، ودیعه و موهبتی الهی است، رهبر انقلاب این ارزش‌ها

را که سالیان دراز، تبلیغ و به مردم تلقین شده و جزو اصلی قانون اساسی شناخته شده بود، باطل و ضدارزش اعلام می‌کند. از طرف دیگر، با ارائه اصل ولایت فقیه و به‌زبانی ساده و درعین حال مستند به آیات قرآنی و اخبار و احادیث، ثابت می‌کند که احکام خدا تعطیل‌بردار نیست و در هیچ شرایطی حتی در عصر غیبت کبری نمی‌توان از اجرای احکام الهی سر باز زد و این مسئولیت بر دوش فقها است. (محمدی، ۱۳۷۴: ۱۸۴ و ۱۸۵) بنابراین، یکی از عوامل عمده و اساسی پیدایش انقلاب اسلامی ایران، درک صحیح، دقیق، سازنده و هدایتگر از تاریخ بشر و به‌ویژه تاریخ اسلام است. بدون این کار، تحول عمیق و مطلوب در جهان‌بینی مردم امکان نداشت. چنان‌که لازمه بازگشت به قرآن و اسلام، همین بود و تعالی، در همه ابعادش جز به آن میسر نمی‌شد. (فارسی، ۱۳۶۸: ۳۴۹) به این ترتیب بود که منافع عامه مردم که مبتنی بر مذهب بود، در جهت آگاهی همگانی مردم تأمین شد.

در نتیجه، آگاهی طبقاتی که از عوامل اصلی در نظریه مارکسیستی پیرامون انقلاب است، در انقلاب اسلامی ایران به شکل آگاهی همگانی و با ماهیتی متفاوت بروز می‌کند. به این ترتیب که آگاهی طبقاتی براساس نظریه مارکس در اثر آگاهی از منافع مشترک مادی حاصل می‌آید و ماهیتی کاملاً اقتصادی دارد؛ در حالی که در انقلاب اسلامی ایران آگاهی از منافع مشترکی که مبتنی بر عامل مذهب و مشخصاً غیرت برای اسلام و حق و عدالت بود، باعث ایجاد آگاهی همگانی در میان طبقات مختلف مردم و نه تنها طبقه کارگر شد. در ادامه مقاله به بررسی نقش عوامل اقتصادی و مذهبی در نظریه مارکسیستی پیرامون انقلاب و انقلاب اسلامی ایران می‌پردازیم.

نقش اقتصاد در نظریه مارکسیستی پیرامون انقلاب و انقلاب اسلامی ایران

انگلس در سال ۱۸۹۰ نامه عجیبی نگاشته و ضمن آن گفته است:

مارکس و من تا حدودی در مورد تأکید بیش از حد بر عوامل اقتصادی که ضمناً مورد تقلید نویسندگان و محققان جوان قرار گرفته است، مقصریم. ما ناگزیر بودیم عوامل اقتصادی را بیش از حد مورد تأکید قرار دهیم؛ زیرا می‌خواستیم با این کار، مخالفان خود را که عوامل اقتصادی را اساساً

نادیده می‌گرفتند، مورد انتقاد قرار دهیم. متأسفانه ما فرصت این را پیدا نکردیم که عوامل مؤثر دیگر را گوشزد کرده، اهمیت آنها را بشناسانیم.
(Marx and Engels, 1942: 472-477)

اما باین‌حال، این‌نامه، عمیقاً تز اصلی را تغییر نمی‌دهد و انگلس فقط این مسئله را مورد توجه قرار داده بود که عامل اقتصادی و سایر عوامل، دارای «کنش متقابل» هستند. اما او تأکید می‌کند که درنهایت، از ورای این تعدد عوامل است که جریان اقتصادی، باگشودن راه خود از میان سایر عوامل به‌عنوان یک ضرورت، به‌صورت عامل اساسی درمی‌آید. بنابراین، او بر این امر تأکید دارد که نیروهای تولید در نهایت امر، به‌صورت عامل پویای مسلط (تعیین‌کننده‌ای) و به‌عنوان منبع سازمان و شعور اجتماعی در درون زیربنای تکنیکی و اقتصادی درمی‌آید. (روشه، ۱۳۸۵: ۶۱)

نظریات استبداد نفتی، نوسازی شتابان، دولت تحصیلدار و توسعه ناموزون^۱ ازجمله نظریاتی هستند که به‌بررسی علل اقتصادی انقلاب اسلامی ایران به‌گونه مستقل پرداخته‌اند. نظریه استبداد نفتی، نخستین‌بار توسط «همایون کاتوزیان» مطرح شده است. طبق این نظریه، ریشه‌های انقلاب اسلامی را باید در استبداد نفتی و شبه‌تجدد سال‌های ۱۳۴۲-۱۳۵۷ جستجو کرد. افزایش قیمت نفت و درآمدهای نفتی که موجب استبداد نفتی می‌شود، اثراتی همچون غرور حکومت به‌قدرت مالی خویش، اسلام‌ستیزی، نظامی‌گری، خفقان و شکنجه سیاسی و غیره را به‌دنبال دارد. این موارد، باعث افزایش فاصله هرچه‌بیشتر رژیم از ملت می‌شود. کاتوزیان، شبه‌تجدد را نیز محصول درآمدهای نفتی می‌داند.

معروف‌ترین نظریه دولت تحصیلدار به‌عنوان عامل انقلاب ایران، توسط «اسکاجپول» عنوان شده است. طبق این نظریه، حکومت مرکزی ایران بر اثر درآمدهای هنگفت نفتی، تبدیل به‌ساختاری غول‌آسا می‌گردد که می‌تواند خود را، تنها تعیین‌کننده همه‌چیز در داخل نشان دهد. در نظریه دولت تحصیلدار، وابستگی تمامی اقشار جامعه به‌دولت و استقلال دولت از جامعه، نتیجه افزایش قیمت نفت، عنوان می‌شود.

۱. در توضیح این چهار نظریه، از کتاب *اقتصاد و انقلاب اسلامی ایران*، مهدی رهبری، ص ۸۰ - ۶۰ استفاده شده است.

نظریه توسعه ناموزن، شرح عقاید «رابرت لونی» درباره انقلاب ایران است که ریشه‌های انقلاب اسلامی ایران را در استراتژی ناهمگون توسعه اقتصادی و برخورد غیرعقلانی در برابر بحران اقتصادی سال‌های ۱۳۵۷ - ۱۳۵۴ می‌داند. اجرای استراتژی توسعه، بدون توجه به اصلاحات نهادی، بی‌عدالتی اقتصادی، تغییرات و جابه‌جایی‌های کوتاه‌مدت ولی گسترده اجتماعی، بحران اقتصادی، تورم و بیکاری، برخی عوامل اقتصادی وقوع انقلاب از دید لونی است. نظریه نوسازی شتابان، ایجاد تغییرات سریع در ساختارهای اقتصادی که سبب تغییر در ساختارهای اجتماعی و فرهنگی شده بود را عامل اصلی انقلاب ایران می‌داند که به واکنش سریع و انقلابی اقشار و طبقات سنتی آسیب‌دیده از آن نوسازی، انجامید.

به‌طور کل، مارکسیست‌ها معتقدند افزایش ناگهانی درآمد نفت، باعث شد که شاه، دست به یک رشته برنامه‌های توسعه اقتصادی شتاب‌زده و بعضاً نسنجیده بزند. این پروژه‌ها که در مواردی، بدون تأمل به اجرا درآمده بودند، از اواسط دهه ۱۳۵۰ به تدریج پی‌آمدها و آثار منفی خود را ظاهر کردند. تورم، تنگناهای اقتصادی، ریخت‌وپاش‌های سرسام‌آور دستگاه‌های اجرایی، کمبود کالا و نارسایی در ارائه خدمات اساسی، فساد و ... رژیم را مجبور می‌کند که یک برنامه ضدتورمی را به اجرا بگذارد. اما سیاست‌های ضدتورمی، به نوبه خود نارضایتی را دامن می‌زند. عدم موفقیت اقتصادی، لاجرم به بحران سیاسی می‌انجامد که به دنبال خود، ناآرامی‌های عمیق اجتماعی را پدید آورده و نهایتاً انقلاب را سبب می‌شود.

به عبارت دیگر، ریشه‌های فروپاشی رژیم شاه و پیدایش بحرانی که منجر به ظهور انقلاب شد، در اقتصاد و یا به صورت دقیق‌تر، در عدم موفقیت برنامه‌های اقتصادی ایران در سال‌های مقارن با انقلاب نهفته است. نه اینکه رژیم شاه تا قبل از آن، بدون مشکلات اقتصادی بوده و یا برنامه‌های توسعه اقتصادی ایران بی‌عیب و نقص بودند. لیکن عمق کاستی‌ها و دامنه آن مشکلات، به گونه‌ای نبودند که رژیم را فلج ساخته و بقای آن را ناممکن سازند. اما در سال‌های میانی دهه ۱۳۵۰، ابعاد به هم‌ریختگی وضعیت اقتصادی کشور و شکست بسیاری از برنامه‌های پنج‌ساله، به گونه‌ای شد که اسباب ناکامی بخش عمده‌ای از طبقه متوسط، خصوصاً نارضایتی گسترده اقشار کم‌درآمدتر جامعه را فراهم آورد. به نحوی که بسیاری از مردم علیه رژیم، صف‌آرایی کرده و نهایتاً سر به‌طغیان برداشتند. (زیباکلام، ۱۳۷۲: ۳۷ و ۳۸)

در مقابل این نظریات، عنوان می‌شود که ایران قبل از انقلاب، از نظر اقتصادی، بحران و وخامتی جدی را که غیرقابل کنترل باشد، نشان نمی‌دهد بلکه برعکس، در دوره هفت‌ساله قبل از انقلاب، به‌علت افزایش ناگهانی و سریع قیمت نفت، توانایی‌ها و قدرت اقتصادی رژیم، به‌سرعت افزایش یافته بود. با توجه به درآمد نفت، دولت نه تنها مالیات صنایع را تخفیف داد، بلکه توانست حقوق کارکنان دولت را افزایش داده، آموزش مجانی تا سطح دانشگاهی فراهم کند و مالیات حقوق را کاهش دهد و حتی مالیات نظامیان را ببخشد.

دولت، حتی توانست با تکیه بر درآمد نفت، نیازمندی‌های مواد غذایی را وارد و در سطح قیمت نازلی در اختیار مردم شهرها قرار دهد و در مدارس، تغذیه مجانی را فراهم کند. اگرچه این سیاست در درازمدت می‌توانست مسئله‌ساز باشد و اقتصاد ناسالم و وابسته‌ای را ایجاد کند، ولی مطلقاً آثار سوء آن در دوران قبل از انقلاب مشاهده نمی‌شد و وفور ارزاق، حتی در دوران اعتصابات مشاهده می‌شد و دولت در تأمین خواسته‌های اقتصادی اعتصاب‌کنندگان مشکلی نداشت. (محمدی، ۱۳۷۴: ۶۵ و ۶۶)

به عقیده «فوکو»، انقلاب اسلامی ایران، یک واقعیت کاملاً آشکار و محسوس است و آن عبارت است از اینکه «نه یک طبقه خاص، نه یک حزب معین، نه یک ایدئولوژی سیاسی مشخص و نه یک دسته خاص از پیشگامان انقلابی که با خود، همه ملت را به داخل جریان بکشاند»، در این انقلاب یافت نمی‌شود. وی توضیح می‌دهد که با توجه به این واقعیات، انقلاب اسلامی ایران با انگیزه‌های مادی و اقتصادی صورت نگرفته است. یکی از دلایل این ادعا، گستردگی این حرکت انقلابی است که در آن، همه یک ملت حضور دارند. ثانیاً به نظر می‌رسد که ناشکیبایی و خروش این ملت، بیشتر علیه ستمی است که از ناحیه قدرت سیاسی حاکم بر او روا داشته می‌شده است. ثالثاً، مشکلات اقتصادی ایران در زمان وقوع انقلاب اسلامی، به آن اندازه مهم و بزرگ نبود که در نتیجه آن، صدها هزار و بلکه میلیون‌ها ایرانی به خیابان‌ها ریخته و با سینه‌های عریان به مقابله با مسلسل‌ها بپردازند. (خرمشاد، ۱۳۸۳: ۱۰۶ و ۱۰۷)

با توجه به این مطالب، بیان چگونگی نقش‌آفرینی اقتصاد در انقلاب اسلامی ایران، بسیار ظریف است، به طوری که نه لجوجانه و متعصبانه باید منکر تأثیر اقتصاد شد و نه عملاً و ندانسته در دام تحلیل مارکسیستی افتاد. در ایران با توجه به زمینه‌های تاریخی و ورود نفت

به اقتصاد و برنامه‌هایی چون انقلاب سفید، در ابتدا رضایتمندی کاذبی نسبت به شرایط اقتصادی به وجود آمد؛ ولی با کاهش تولید و درآمد نفت، روند اقتصادی شاه از یک سو رو به ناهماهنگی و بی‌تعادلی می‌رفت و از طرف دیگر، این اقتصاد پی‌آمدهای بسیار منفی سیاسی و فرهنگی داشت که موجب افزایش نارضایتی سیاسی - فرهنگی عامه شد. درحقیقت، اقتصاد به آن صورت مارکسیستی که تشکیل طبقات و تضاد آنها باشد، در انقلاب ایران نقش آفرینی نکرد. به قول شهید مطهری:

این نهضت (انقلاب اسلامی ایران) یکی از صدها واقعه‌های عینی تاریخی است که بی‌پایگی نظریه مفسران مادی تاریخ و طرفداران ماتریالیسم تاریخی را که اقتصاد را زیربنای جامعه معرفی می‌کنند و هر جنبش اجتماعی را انعکاسی از تضادهای طبقاتی می‌دانند و همواره دست توسلشان به سوی دامن کشدار درگیری‌های مادی و تضادهای طبقاتی دراز است، برملا می‌کند. (مطهری، ۱۳۸۶: ۶۴)

البته اقتصاد شاه، فاصله درآمدها را بسیار عمیق کرده بود و بخش بسیار کوچکی، حجم عظیمی از ثروت ملی را در دست خود متمرکز کرده بودند؛ ولی این به معنی ایجاد هویت طبقاتی نبود. در عین حال، به دلیل تنمّه پول‌های نفت و گردش پول و کالا، الگوی مصرف و میزان مصرف مردم، چندان کم نشده بود؛ یعنی رضایتمندی مصرفی مردم چندان تغییر نکرده بود، اما باطن و حقیقت و آینده اقتصاد شاه برای مردم روشن بود. مردم به نسبت سابق، شکم سیری داشتند اما آزادی و شخصیتشان لگدکوب و تحقیر و به‌دین، عقیده و مقدساتشان بی‌حرمتی شده بود. بنابراین، شخصیت‌جویی و آزادی‌طلبی مردم به اوج رسیده بود و زمانی که درهم‌ریختگی اقتصادی آشکار شد و شاه و رژیم را زمین‌گیر کرد، انرژی‌های سرکوب‌شده مذکور، فوران کرد. (حشمت‌زاده، ۱۳۷۸: ۱۴۲ و ۱۴۳)

امام خمینی علیه السلام در جمع دانشجویان و ایرانیان مقیم خارج در ۲۸ مهر ۱۳۵۷، وضعیت اقتصادی دوران محمدرضا شاه را این‌طور توصیف می‌کند:

به هر شئون آن، که شما نگاه بکنید می‌بینید که لنگ است. به اقتصادش نگاه کنید که مصیبت است ... زراعتش یا کشتش زاید بر سی‌روز یا سی‌وسه‌روز را باید از خارج بیاورند و می‌بینید که دارند از خارج می‌آورند. «اصلاحات ارضی»

آقا به اینجا منتهی شد که یک بازار درست کرد برای آمریکا، که آمریکا چیزهایی که باید بریزد دور، به ما بفروشد! نفت ما را که دارند این طوری می‌برند که بعد از سی سال دیگر، به قول شاه بعد از سی سال دیگر تمام می‌شود. نه اینکه نفت تمام می‌شود، نفت را تمام می‌کنند. (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۴ / ۶۴)

در این میان، امام خمینی علیه السلام از این شرایط، نیروی عظیمی برای به میدان کشیدن میلیون‌ها ایرانی و در نهایت، انقلاب اسلامی، فراهم کرد.

در نتیجه می‌توان گفت، انقلاب ایران، انقلابی اسلامی بوده است و عامل معنویت و مذهب در آن، نقش اساسی داشته، اما نه صرفاً به معنای مناسک مذهبی، عبادت‌ها و آداب شرعی، بلکه عامل مذهب، دو عامل دیگر، یعنی عامل اقتصادی و سیاسی را با اسلامی کردن محتوای آنها در خود قرار داده است. در حقیقت، در انقلاب اسلامی ایران، سه عامل اقتصاد، سیاست و مذهب، مستقل از هم نبوده‌اند، بلکه مبارزه برای پر کردن شکاف‌های طبقاتی و نیز روح آزادی‌خواهی و حریت، از تعالیم اساسی اسلام به‌شمار می‌آید. بنابراین، انقلاب اسلامی، انقلابی است با روح و هویتی اسلامی که این روح بر همهٔ جهات معنوی، سیاسی و اقتصادی، حاکم و جاری است؛ نه اینکه این سه عامل به صورت مشترک یا ائتلاف با یکدیگر عامل انقلاب بوده باشند. (ذوعلم، ۱۳۸۹: ۴۴)

نقش مذهب در نظریهٔ مارکسیستی پیرامون انقلاب و انقلاب اسلامی ایران

در تقسیم‌بندی که مارکس از ارکان تشکیل‌دهندهٔ جامعه به عمل می‌آورد، مذهب جزو روبنا قرار می‌گیرد. اجزای روبنایی همچون فرهنگ، ایدئولوژی، باورهای سیاسی، رفتارهای اجتماعی و ... مولود نیروها و عوامل اساسی‌تر یا زیربنایی جامعه، یعنی اقتصاد، اشکال مالکیت و روابط تولیدی حاکم بر آن جامعه می‌باشد. (زیباکلام، ۱۳۷۲: ۶۷)

از دیدگاه مارکس، دین تریاک توده‌ها است و مانند سایر روابط اجتماعی، نه تنها از مسایل روبنایی است، بلکه مانع پیشرفت جامعه و به‌ویژه انقلاب پرولتری می‌باشد و لذا ضدیت با ادیان الهی و تلاش در از بین بردن نقش آنها در روابط اجتماعی و افکار توده‌ها را امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر می‌دانند. (محمدی، ۱۳۷۴: ۱۷۹) لذا در مجموع نباید از نظرات

مارکسیستی انتظار زیادی هم داشته باشیم که موج عظیم اسلام‌گرایی را که در طی انقلاب اسلامی ایران شاهدش بودیم، بتواند یا بخواهد ارزیابی کند.

برای اشاعه یک رفتار در بین اعضای یک جامعه، چنان‌که در تئوری اشاعه گفته می‌شود، حداقلی از افراد لازمند که آن رفتار را انجام دهند تا پس از آن، جریان اشاعه، خودبه‌خود، مانند یک توده برف که به‌بهمن تبدیل می‌شود، ادامه یابد. این قانون برای «ازجان‌گذشتن» که یکی از متغیرهای کلیدی در تبیین انقلاب اسلامی ایران است نیز صدق می‌کند؛ زیرا افراد ازجان‌گذشته، همواره در نهاد مذهب وجود داشته‌اند. حال این سؤال مطرح است که چرا حرکت این عده از ناراضیان ازجان‌گذشته، با همان رهبر انقلابی، جریان «بهمن‌وار» اشاعه انقلاب را در سال ۱۳۴۲ به‌وجود نیاورد و شورش را بین همه مردم گسترش نداد؟ با وصف اینکه شاه و نیروی نظامی در سال ۱۳۴۲ به‌اندازه سال ۱۳۵۶ قوی نبودند و کشور نیز توسعه‌نیافته و مدرنیزه‌نشده بود و مردم، سنتی‌تر و بیشتر پایبند مذهب بودند. (رفیع‌پور، ۱۳۸۴: ۸۸ و ۸۹)

در پاسخ به این سؤال، باید گفت که براساس تحلیل مارکسیستی از انقلاب، هنگامی که شاه و نیروی نظامی در اوج بودند، هنوز این قشر یا طبقه ازجان‌گذشته، یک طبقه «درخود» بود و اگر این طبقه - که البته شامل طبقات مختلف جامعه می‌شود - می‌خواست نقش انقلابی خود را در براندازی حکومت شاه ایفا کند، باید به طبقه‌ای «برای خود» تبدیل می‌شد. تنها در سال ۱۳۵۷ بود که این طبقه، به طبقه‌ای برای خود با آگاهی از منافع مشترک خود تبدیل شد.

اگرچه در این میان، عواملی چون برنامه‌های توسعه‌ای و مدرنیزاسیون شاه و روشنفکران مذهبی، در پیروزی انقلاب اسلامی ایران نقش داشتند، لیکن در همه موارد، این عامل مذهب است که خودنمایی می‌کند؛ چه در یکپارچه‌کردن و اتحاد طبقات مختلف جامعه، چه در بیداری و رهایی از خودبیگانگی و بازگشت به ارزش‌های اصیل اسلامی و چه در ارائه ایدئولوژی اسلامی و درنهایت، آگاهی طبقاتی. در این زمینه امام‌خمينی رهبر در مصاحبه با «حسنین هیکل» درباره علل شکل‌گیری انقلاب در دوم دی ۱۳۵۷ چنین می‌فرمایند:

نظر من این است که جنبش فعلی خیلی عمیق‌تر است تا جنبش زمان مرحوم

دکتر مصدق. جنبش در آن وقت صرفاً سیاسی بود؛ و الآن در جنبش جنبه دینی غلبه دارد. در مملکت ایران، مردم همه مسلمان هستند. افسار زیادی از سیاست بیخبرند، اما به دین علاقه دارند. (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۵ / ۲۶۷)

بنابراین، یکی از شگفت‌انگیزترین و درعین حال، پیچیده‌ترین ویژگی‌های انقلاب اسلامی ایران، بُعد مذهبی آن است. شگفت‌انگیز از این جهت که نه تنها هیچ‌یک از انقلاب‌های معاصر، چندان ارتباطی با مذهب نداشته است بلکه کمتر تحول عمده سیاسی و اجتماعی یک قرن اخیر در جهان، این چنین آغشته به مذهب و به این گستردگی در اختلاط و امتزاج با آن بوده است. پیچیده از این جهت که نقش مذهب در انقلاب، کمتر مورد یک‌بررسی آکادمیک قرار گرفته است و کمتر نویسنده‌ای توانسته است در شناساندن و کالبدشکافی این نقش، یک‌ارزیابی واقع‌گرایانه ارائه کند. (زیباکلام، ۱۳۷۲: ۶۲)

عباسعلی عمید زنجانی ضمن عدم‌نفی عوامل دیگر در پیدایش انقلاب سیاسی، اسلام‌زدایی را عامل اصلی و تعیین‌کننده سقوط رژیم شاه می‌داند و می‌نویسد:

اگر ما به جستجوی علل و عواملی که خارج از ماهیت انقلاب اسلامی و آرمان‌ها و ریشه‌های تاریخی آن است بپردازیم، تنها عاملی که به‌عنوان علت اصلی و عامل اول می‌توان از جریان انقلاب از تولد تا پیروزی آن استنباط نمود، اعمال سیاست اسلام‌زدایی توسط شاه بود که ادامه رژیم خود را به‌منظور هرچه بیشتر جلب‌نمودن حمایت خارجی و تحکیم هرچه عمیق‌تر سلطنت و دیکتاتوری در داخل کشور، در گرو آن می‌دید. (عمید زنجانی، ۱۳۶۹: ۵۷۲)

در نتیجه، اگرچه مارکس در نظریاتش با عناد و ضدیت با دین برخورد کرد و دین را افیون توده‌ها معرفی کرد، ولی در انقلاب اسلامی ایران، بازگشت به دین و اسلام، روح و اساس انقلاب است و در واقع، یکی از شگفت‌انگیزترین و درعین حال، پیچیده‌ترین ویژگی‌های انقلاب اسلامی، بُعد دینی آن است.

جایگاه تاریخی انقلاب در وجه فکری و فرهنگی

به گفته فوکو، فقر واژگان برای تفسیر و تأویل انقلاب اسلامی گریبان همه تحلیلگران رسمی

غرب را گرفته است. انقلاب اسلامی، نخستین انقلاب پست‌مدرن عصر حاضر است و یا به تعبیر فوکو «اولین شورش بزرگ علیه نظام‌های زمینی و به اقتضای اینها مدرن‌ترین شکل قیام است». چنین انقلابی در سپهر اندیشه‌هایی که در پهنه زمین وجود دارد نمی‌گنجد و چیزی بسیار بیش از آن است که در ادبیات و علم روشنفکران و فرهنگ اصطلاحات انقلاب عصر روشنگری و مدرن، امکان تصور آن وجود داشته باشد. (مددپور، ۱۳۸۷: ۳۶۴)

امام‌خمينی علیه السلام در جمع اقشار مختلف مردم در ۷ اردیبهشت ۱۳۵۸ می‌فرماید:

حسابگران مادیگرا در حسابشان نمی‌آمد که یک ملتی با دست خالی بر قدرت‌های شیطانی، با همهٔ جهازهای مدرن، با همهٔ سلاح‌های روز، که هیچ در دست ملت نبود و همه در دست مقابل ملت، پیروزی حاصل بشود ... حالا که دیدند با قدرت الهی که برخلاف همهٔ موازین مادیت است و خط بطلان بر مکتب‌های مادی کشیده، حالا که دیدند ملتی که هیچ نداشت بر قدرت‌هایی که همه چیز داشت غلبه کرده است. (امام‌خمينی، ۱۳۷۹: ۷ / ۱۵۹)

انقلاب اسلامی در فکر و فرهنگ خود متوجه این مطلب است که در وضع موجود جهان، استعداد‌های اصیل انسانی مورد غفلت واقع شده است. از آنجاکه انسان، استعدادهایی دارد که در ابدیت به کار او می‌آید، باید نظامی ایجاد شود که این استعدادها در آن بارور شود و مناسبات آموزشی، اقتصادی و سیاسی خود را بر آن اساس، شکل دهد تا درعین حضور فعال در زندگی دنیایی، آن‌را غایت و هدف اصیل خود قرار ندهد و از ابدیت بیکرانۀ خود محروم شود. انقلاب اسلامی به‌فرهنگی که مناسبات انسان را از عالم قدس منقطع کرده، پشت کرده است؛ زیرا آن نوع زندگی که خداوند برای ما در روی زمین قرار داده است، در فرهنگ امروز جهان فراموش شده است. لذا انقلاب اسلامی، مسئولیت «نه» گفتن به فرهنگ جهان غرب را به‌عهده گرفته است تا با عبور مردم جهان از غرب، آیندۀ حقیقی ملت‌ها برای آنها رقم بخورد. (طاهرزاده، ۱۳۸۸ الف: ۸۷ - ۸۵)

انقلاب اسلامی با مبانی فکری و توحیدی خود، شروع عینی غدیر است؛ غدیری که خداوند به پیامبرش وعده داد که نگران مباش، دشمنان تو نمی‌توانند آن‌را در تاریخ دفن کنند. به‌عبارتی، انقلاب اسلامی ریشه در غدیر و اسلام دارد و حقیقت اسلام و غدیر، مطابق نیاز

زمانه، چهره خود را در انقلاب اسلامی نمایانده است. انقلاب اسلامی نیز دارای باطنی است که با تدبیر در آن، امکان راه بردن به آن باطن و راز ماندگاریش فراهم می‌شود. (برگرفته از طاهرزاده، ۱۳۸۸ الف) باطن انقلاب اسلامی بر این هدف استوار است که

با ایجاد حکومت جهانی، زندگی زمینی با آسمان معنویت مرتبط شود و این از طریق شریعت تحریف نشده - که همان شریعت اسلام - و اسلام منحرف‌نگشته - که همان مکتب تشیع است - عملی است. (طاهرزاده، ۱۳۸۸ ب: ۶۴)

در این جهت، قیام ملت ایران در انقلاب اسلامی، الهی بوده است. امام خمینی علیه السلام در جمع دانشجویان و ایرانیان مقیم خارج در ۲۸ آبان ۱۳۵۷ در این زمینه می‌فرماید:

و اگر یک ملتی قیام کند این طوری که الآن ملت ایران قیام کرده است، این قیام، یک قیام الهی است ... می‌خواهم عرض بکنم که نه جناح سیاسی الآن می‌تواند بگوید که من کردم این کار را ... نه جناح روحانی. جنود خداست که این کار را کرده ... و لهذا امید به آن است. مال بشر نیست که انسان بگوید پشتوانه ندارد ... مردم، مردم الهی هستند، مسلم هستند، قیام لله کردند، برای خاطر حق قیام کردند، بچه کوچک و بزرگ دارد می‌گوید ما حکومت اسلامی را می‌خواهیم، ما اسلام را می‌خواهیم ... (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۵/ ۴۲-۳۷)

انقلاب اسلامی، جبهه‌ای را نهادینه کرد که نه تنها بر وضع موجود جهان دل نبسته، بلکه به برتر از آنچه هست می‌اندیشد و شرایط را برای رسیدن به نظام الهی مورد نظر خود، آماده می‌بیند و رسیدن به آن شرایط را نه به عنوان یک آرزوی خیالی، بلکه به عنوان یک وعده الهی، قابل تحقق می‌داند. امام خمینی علیه السلام در وصیت‌نامه سیاسی - الهی خود می‌فرماید:

بی‌تردید رمز بقای انقلاب اسلامی همان رمز پیروزی است و رمز پیروزی را ملت می‌داند. و نسل‌های آینده در تاریخ خواهند خواند که دو رکن اصلی آن: انگیزه الهی و مقصد عالی حکومت اسلامی و اجتماع ملت در سراسر کشور با وحدت کلمه برای همان انگیزه و مقصد. (امام خمینی، ۱۳۷۲: ۲۰)

جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی، باید به عنوان دوران گذار نگاه شود. دوران گذار از غرب ضدعالم قدسی به سوی عالمی که واسطه فیض هستی بر مناسبات عالم بشری حاکم شود.

جایگاه انقلاب اسلامی مبتنی بر سنتی است که از غدیر شروع شد و به حضرت صاحب‌الامر علیه السلام ختم می‌شود. انقلاب اسلامی حاصل یک حقیقت ریشه‌دار است که وحی الهی آن را متذکر شده و ما را به اندیشیدن نسبت به حقیقت غدیر دعوت می‌کند و رمز آینده‌داری انقلاب اسلامی و به تبع آن، جهان اسلام، در همین نکته نهفته است. به همین سبب است که با این همه توطئه که از طرف غرب به‌ظاهر قدرتمند برای نفی انقلاب انجام شد، انقلاب همچنان با نشاط در صحنه است و توان مقابله با آن را دارد. (برگرفته از طاهرزاده، ۱۳۸۸ الف)

نتیجه

در تبیین ماهیت متفاوت انقلاب اسلامی ایران در مقایسه با انقلاب‌های غیرتوحیدی، ملاحظه شد که در زمینه طبقات اجتماعی، برخلاف آنچه مارکس در نظریه‌اش تبیین کرده بود، نه فقط یک طبقه (پرولتاریا) بلکه در انقلاب اسلامی ایران، تمامی طبقات جامعه اعم از کارگر، کشاورز، کارمندان دولت، فرهنگیان و ... به‌جز معدودی که وابسته به رژیم شاهنشاهی بودند در پیروزی انقلاب نقش داشتند.

در زمینه مفهوم از خودبیگانگی که مارکس برای ایجاد شرایط انقلاب مطرح می‌کند، مشاهده شد که از خودبیگانگی در انقلاب اسلامی، عامل تثبیت حکومت استبدادی بود و این بازگشت به ارزش‌های اصیل اسلامی بود که زمینه‌ساز انقلاب اسلامی شد.

آگاهی طبقاتی نیز که براساس نظریه مارکس، در اثر آگاهی از منافع مشترک مادی حاصل می‌آید، در انقلاب ایران از منافع مشترکی که مبتنی بر عامل مذهب بود به‌وجود آمد. به‌طور کلی ملاحظه شد که پایه نظریه مارکس، غیرتوحیدی و بر اقتصاد و منافع مادی گذاشته شده است و برعکس در انقلاب اسلامی ایران، این عامل مذهبی و ارزش‌های دینی مردم است که زیربنای انقلاب را تشکیل می‌دهد و عوامل اقتصادی و سیاسی را با اسلامی کردن محتوای آنها در خود قرار داده است.

در زمینه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی در وجه فکری و فرهنگی، ملاحظه شد که انقلاب اسلامی می‌خواهد انسان‌ها را در محضر حق ببرد و مردم در تمام مناسبات خود براساس فرهنگ دینی زندگی کنند. به این ترتیب، انقلاب اسلامی زندگی‌ها را معنی‌دار می‌کند

و عامل نجات از بی‌ایدگی‌ها می‌شود. لذا آینده‌داری انقلاب اسلامی که از غدیر شروع شده و نظر به حاکمیت حضرت مهدی علیه السلام دارد از عوامل ماندگاری انقلاب اسلامی است. واقعی‌ترین چهره اسلام، چهره‌ای است که در غدیر ظاهر شد و واقعی‌ترین چهره غدیر در حال حاضر، انقلاب اسلامی است و به فرموده پیامبر، غدیر در تاریخ دفن نخواهد شد، لذا انقلاب اسلامی نیز پویا و ماندگار تا ظهور حضرت حجت پابرجا خواهد ماند.

در نتیجه، ماهیت متفاوت توحیدی انقلاب اسلامی نسبت به سایر انقلاب‌های سراسر گیتی که مبتنی بر ماهیتی غیر توحیدی است، همراه با جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی که ریشه در غدیر دارد و متوجه آینده‌ای است که متصل به حضرت صاحب‌الامر است، راز ماندگاری و پویایی انقلاب اسلامی را تبیین می‌کند.

منابع و مأخذ

۱. آرون، ریمون، ۱۳۸۶، *مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هشتم.
۲. ادیبی، حسین و عبدالمعبود انصاری، ۱۳۸۳، *نظریه‌های جامعه‌شناسی*، تهران، نشر دانه، چاپ دوم.
۳. امام خمینی، سیدروح‌الله، ۱۳۷۹، *صحیفه امام*، مجموعه آثار امام خمینی علیه السلام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، چاپ سوم.
۴. _____، ۱۳۷۲، *وصیت‌نامه موضوعی*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، چاپ اول.
۵. حاضری، علی محمد و علی اکبر علیخانی، ۱۳۷۷، *خودباختگی و خودباوری از دیدگاه امام خمینی - تبیان آثار موضوعی (دفتر بیست و ششم)*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، چاپ اول.
۶. حشمت‌زاده، محمدباقر، ۱۳۷۸، *چارچوبی برای تحلیل و شناخت انقلاب اسلامی در ایران*، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول.

۷. خرمشاد، محمدباقر، ۱۳۸۳، «بازتاب انقلاب اسلامی ایران در نظریه‌های انقلاب: تولد و شکل‌گیری نسل چهارم تئوری‌های انقلاب»، تهران، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، دوره پنجم، شماره ۳.

۸. ذوعلم، علی، ۱۳۸۹، *انقلاب اسلامی*، تهران، کانون اندیشه جوان، چاپ اول.

۹. رفیع‌پور، فرامرز، ۱۳۸۴، *توسعه و تضاد، کوششی در جهت تحلیل انقلاب اسلامی و مسائل اجتماعی ایران*، تهران، نشر سهامی انتشار، چاپ ششم.

۱۰. رهبری، مهدی، ۱۳۷۹، *اقتصاد و انقلاب اسلامی ایران*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول.

۱۱. روشه، گی، ۱۳۸۵، *تغییرات اجتماعی*، ترجمه منصور وثوقی، تهران، نشر نی، چاپ هجدهم.

۱۲. ریتزر، جورج، ۱۳۷۴، *نظریه‌های جامعه‌شناسی*، ترجمه احمدرضا غروی‌زاد، تهران، مؤسسه انتشارات جهاد دانشگاهی (ماجد)، چاپ اول.

۱۳. _____، ۱۳۸۵، *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی، چاپ یازدهم.

۱۴. زارع، عباس، ۱۳۷۹، *آخرین انقلاب قرن*، قم، دفتر نشر معارف، چاپ اول.

۱۵. زیباکلام، صادق، ۱۳۷۲، *مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی*، تهران، روزنه، چاپ اول.

۱۶. طاهرزاده، اصغر، ۱۳۸۸ الف، *انقلاب اسلامی، بازگشت به عهد قدسی (انقلاب اسلامی یک)*، اصفهان، لب‌المیزان، چاپ اول.

۱۷. _____، ۱۳۸۸ ب، *جایگاه اشراقی انقلاب اسلامی در فضای مدرنیسم (انقلاب اسلامی ۲)*، اصفهان، لب‌المیزان، چاپ اول.

۱۸. عمید زنجانی، عباسعلی، ۱۳۶۹، *انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن*، تهران، نشر کتاب سیاسی، چاپ سوم.

۱۹. فارسی، جلال‌الدین، ۱۳۶۸، *فلسفه انقلاب اسلامی*، تهران، مؤسسه امیرکبیر، چاپ اول.
۲۰. _____، ۱۳۷۴، *فرهنگ واژه‌های انقلاب اسلامی*، بنیاد فرهنگی امام رضا علیه‌السلام، چاپ اول.
۲۱. کاتوزیان، محمدعلی، ۱۳۸۷، *تضاد دولت و ملت، نظریه تاریخ و سیاست در ایران*، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر نی، چاپ پنجم.
۲۲. کرایب، یان، ۱۳۸۶، *نظریه اجتماعی کلاسیک*، ترجمه شهناز مسمی پرست، تهران، نشر آگه، چاپ سوم.
۲۳. کوزر، لیوئیس، ۱۳۸۵، *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی، چاپ دوازدهم.
۲۴. کوهن، آلوین استانفورد، ۱۳۸۵، *تنوری‌های انقلاب*، ترجمه علیرضا طیب، تهران، قومس، چاپ پانزدهم.
۲۵. کیویستو، پیترو، ۱۳۷۸، *اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی، چاپ اول.
۲۶. گوروویچ، ژرژ، ۱۳۵۲، *مطالعه درباره طبقات اجتماعی (فکر طبقه اجتماعی از مارکس تا امروز)*، ترجمه باقر پرهام، تهران، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، چاپ اول.
۲۷. محمدی، منوچهر، ۱۳۷۰، *تحلیلی بر انقلاب اسلامی*، تهران، امیرکبیر، چاپ اول.
۲۸. _____، ۱۳۷۴، *انقلاب اسلامی در مقایسه با انقلاب‌های فرانسه و روسیه*، تهران، مه‌ران، چاپ اول.
۲۹. مددپور، محمد، ۱۳۸۷، *خودآگاهی تاریخی (کتاب چهارم) اسلام و اندیشه مدرن*، تهران، وزارت آموزش و پرورش، مؤسسه فرهنگی منادی تربیت، چاپ سوم.
۳۰. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۶، *بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صدساله اخیر*، تهران،

صدرا، چاپ سی و چهارم.

۳۱. ملکوتیان، مصطفی، ۱۳۷۲، *سیری در نظریه‌های انقلاب*، تهران، نشر قومس، چاپ اول.
32. Joachim, Israel, 1971, *Alienation: From to Modern Sociology*, Boston.
33. Marx, K., 1971, *Contribution to the Critique of Political Economy*, London.
34. Marx Karl, and Frederick Engel, 1968, *Manifesto of the Communist Party*, from Selected Works in one Volume, London.
35. _____, 1942, *Selected Correspondence, 1845-1846*, New York, International Publishers.